

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲)

تعبیر جاهل در قرآن به معنی عدم العلم نیست، به معنی بی عقلی است

در بحث حکم جاهلیت و عنوان جاهلیت که در این آیات می آید اگر شما به واژگان قرآنی مراجعه بفرمایید، تعبیر جهل، جاهل و جاهلیت، در قرآن در هیچ جا به معنای عدم العلم نیامده است، این را به استقراء تام عرض می کنم. به معنای این که ما می گوئیم جاهل به معنی این که عالم نیست. جاهل به جهل مرکب، یا به جهل بسیط، به این معانی نیست، این معانی در روایات به کار برده شده است، ولی گفتمان آیات با گفتمان روایات کمی فرق می کند، طبیعتاً در طول اعصار زمانی که الفاظ تغییر می کرده است، ائمه معانی را به معنای جدید آن هم کار می بردند. مثلاً ما داریم «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا لَا يَعْلَمُونَ» که جهل به معنای عدم العلم و علم هم در مقابل جهل است، ولی در قرآن نداریم، حال یکی دو نمونه از آن را با هم ببینیم، این آیه ۱۷ سوره مبارکه نساء که نمونه ای آن چند جا وجود دارد «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»؛ توبه برای کسانی است که سوء و گناه انجام می دهند بِجَهَالَةٍ «ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ»؛ سریع هم این ها توبه می کنند «فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ خدا هم توبه ای این ها را می پذیرد «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» این جا عنوان جهالت حتماً به معنای عدم العلم نباید باشد، چون اگر عدم العلم باشد توبه ندارد؛ یعنی گناهی را اگر کسی به جهالت انجام دهد، نمی داند انجام دهد، این عدم العلم توبه ندارد، نمونه های آن وجود دارد، «مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ» (انعام: ۵۴)، یا

«فَتَّبِعُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» (حجرات: ۶) این تقریباً همان چیزی است که ما در فارسی به آن نادانی می‌گوییم، شخص نادان به معنای این نیست که چیزی نمی‌داند. همه‌ی موارد آن کاربردها را که نگاه کنید «أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: ۱۹۹) که دستور **اعراض از جاهلین** است، در صورتی که اگر جاهل به معنای عدم العلم باشد، دستور اعراض ندارد، آن‌جا دستور ارشاد دارد نه اعراض. فقط در یک آیه است که به نظر می‌رسد که این‌جا به معنای عدم العلم باشد که آن آیه را هم باید در روال آیات دیگر نگاه کنیم که عنوان جاهل را چطور به کار بردند.

حق مجاهد فی سبیل الله از اموال جامعه

جمع ارزش‌ها با واقعیت‌ها در نظام اسلامی

از آیه‌ی ۲۷۲ بقره بینید «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ»؛ هدایت آن‌ها به گردن تو نیست «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ خدا است که آن کسی را که می‌خواهد هدایت می‌کند «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ»؛ آن چیزی را که انفاق می‌کنید این برای خود شما و به نفع خود شما است «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»؛ و شما هم انفاق نکنید مگر برای طلب وجه الله «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ»؛ آن چه که از خیر انفاق می‌کنید به تمامی به سمت شما بازمی‌گردد و شما مورد ظلم قرار نمی‌گیرید، این صدقات، این چیزهایی که انفاق می‌کنید این‌ها «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ این‌ها حق این نیازمندان است که در راه خدا محصور قرار گرفتند، این برای کسانی است که جهاد فی سبیل الله می‌کنند، مجاهد فی سبیل الله هستند، برای این‌ها دین سهمیه تعیین می‌کند و می‌گوید این سهم، سهم کسانی است که مجاهد فی سبیل الله هستند «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» قرار نیست این فی سبیل الله بجنگد، فی سبیل الله کار کند، و باید بدبختی بکشد! نه! این محصور شده است و این **فی سبیل الله اجتماعی** است، یک زمان است نگاه‌ها به سمت خود فرد است که تو باید تمام هزینه‌ها را بدهی و بروی، یعنی هر چه در این قضیه هزینه است باید متقبل شوی و بروی جهاد کنی، ولی از آن طرف در

نگاه اجتماعی، این ظالمانه می‌شود که به کسی بگویند که تو حق نداری از دست مردم پول بگیری، بعد خود این سیستم هیچ پولی را برای او در نظر نمی‌گیرد، این جمع ایده‌آل‌ها با واقعیت‌ها می‌شود؛ یعنی جمع ارزش‌ها با واقعیت‌ها در نظام اسلامی این‌طور با همدیگر جمع می‌شود به او می‌گویند تو به جبهه برو و بجنگ، غنیمت هم برای خودت باشد، کسانی که «أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ این‌ها که در راه خدا محصور شدند و در تنگنا قرار گرفتند که «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»؛ که این‌ها استطاعت ضرب در زمین را ندارند، ضرب در زمین؛ یعنی رفتن و تجارت کردن است، حالا یا دین به آن‌ها اجازه نمی‌دهد، یا این‌که در این جنگ‌ها یک طوری این‌ها محصور شدند و در تنگنا قرار گرفتند که این‌ها ضرب در زمین نمی‌توانند بکنند، مثلاً سلامتی خود را از دست داده‌اند... «يُخَسِّبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ».

جاهل در قرآن به معنی غافل از وضع مردم آمده

اگر شما تمام گفتمان جاهل را در قرآن نگاه کنید آن زمان این به کمک می‌آید برای این‌که «يُخَسِّبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» این‌طور معنا پیدا نکند که آدمی که نمی‌داند، از سر تعفف و عفت این شخص فکر می‌کند این غنی است، ولی این‌جا معنا این است که از سر نادانی نمی‌داند که الان چه خبر است، از وضعیت برادر دینی خود اطلاع ندارد «يُخَسِّبُهُمُ الْجَاهِلُ» خودش یک عنوان منفی است که روی این آدم می‌آید که اصلاً از وضعیت این اطلاع ندارد که او چگونه زندگی می‌کند و این هم از سر تعفف حرفی نمی‌زند! برای همین است که در قرآن دارد «وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»؛ به شما می‌گوید به دو گروه اطعام کنید یکی قانع، قانع کسانی هستند که ندارند و نمی‌گویند، معتر کسانی هستند که ندارند و می‌گویند. حال یک عده قانع هستند «أَطْعِمُوا الْقَانِعَ» یعنی چه؟ اطعام به قانع که اظهار فقر نمی‌کند یعنی چه؟

جاهل کسی است که به نشانه‌ها بی‌توجه است

(سؤال) عملاً شما باید آدم قانع را شناسایی کنید! این‌ها «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ» (بقره: ۲۷۳)؛ این نشانه‌ها را در این‌ها پیدا کن! نشانه‌های آن‌ها به سیمای آن‌هاست، سیما به معنی چهره نیست، سیما به معنی نشانه است؛ یعنی تو این‌ها را با نشانه‌ها می‌شناسی، درست است که نمی‌گویند؛ مثلاً یک رفیقی است مدام می‌گوییم برویم این را بخریم، می‌گوید: نمی‌خواهم، یا برویم فلان جا می‌گوید: نه! من به آژانس عادت ندارم! خوب این فرد دارد یک نشانه‌ها و یک کدهایی می‌دهد، از آن کدها می‌توان چیزهایی فهمید. سیما به معنی چهره نیست. این‌که داریم «سیماهم فی وجوههم» (فتح: ۲۹)؛ نشانه‌های این‌ها در چهره‌های آن‌هاست، این‌ها «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ آن جاهل این‌ها را غنی می‌پندارد، ولی «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ توی پیغمبراز نشانه‌هایشان آن‌ها را می‌شناسی. اگر کسی جاهل نباشد، نسبت به وضعیت برادر دینی خود نادان نباشد، آن‌جا از روی آن نشانه‌ها می‌فهمد «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا» که این‌ها از مردم با اصرار چیزی نمی‌خواهند «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

(سؤال) «أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» حتی از این سهم‌های به این شکل برای کسانی است که در راه خدا حرکت می‌کنند، «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» فرض کنید این‌ها بابت کار خود نمی‌توانند از کسی پول بگیرند، ببینید یک استاد دانشگاه، یک تاجر، یک کاسب و... برای کار خود از مردم پول می‌گیرند یعنی معامله است، ولی یک نفر طرف معامله‌اش خود خدا است. اگر طرف معامله‌ی او خود خدا است، حواس خود خدا به این هست، «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»؛ استطاعت ضرب در زمین ندارند، حال یا دین مانع آن‌ها می‌شود که بخواهند با کار خود تجارت کنند، یا این‌که خود این‌ها در جنگ و جهاد استطاعت خود را از دست دادند. این اتفاق برای کسانی است که در تنگنای این قضیه قرار گرفتند، و این جمع مسئله‌ی ارزش‌ها با واقعیت‌ها است، یعنی این‌که شما بیا و فی سبیل الله حرکت کن، این کار را بکن و این کار را نکن، و حواس من خدا این بالا به تو هست، و این‌که گفتیم از دست کسی چیزی نگیر خود، ما

هم باید به او توجه داشته باشیم، که این در راه خدا حرکت کردن یک زمانی او را محدود نکند و در تنگنا قرار ندهد، این خیلی مهم است که اگر کسی زیردستان او دارند کار ارزشی انجام می‌دهند که نباید فکر کنند و جلو بروند، ولی وظیفه‌ی کسی که در آن بالا قرار گرفته است، او هم یک وظیفه‌ای دارد، وظیفه‌ی او هم این است که حواس او به این پایین باشد، این طوری است که حرکت فی سبیل الله و حرکت‌های جهادی واقعیت پیدا می‌کند که کسی که جهاد «بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» (نساء: ۹۵) می‌کند در یک فضای واقعی می‌بینی حواس آن بالایی به این است. همیشه حرف ما به این گروه‌های جهادی همین است، بحث این است که زمانی که شما مدام آدم می‌آورید که کار جهادی انجام دهید، یک زمان دانشجویان را می‌برید که پانزده روز فعالیت کن، یک زمان یک مؤسسه‌ی جهادی تأسیس می‌کنید، مؤسسه جهادی را در صورتی باید بنزید که پول این‌ها را بدهی! نه این که شعار ارزش و ارزش‌ها بدهی که بلند شوید، اسلام زمین خورد، ماندیم. لذا شمایی که یک کار جهادی را پیش می‌برید باید دقیقاً حواست به زیردست‌هایی که کار می‌کنند، باشد و حواس خود را به این قضیه بدهی، ببینی مشکلی، بیماری، تنگنایی، چیزی آیا در این پایین هست یا نه؟! حال به او می‌گوییم آقا! گر اندکی نه به وفق رضاست خرده نگیر! بالاخره حرکت جهادی و جبهه و فلان است، این چیزها است، بالاخره با تجارت و با کاسبی فرق دارد! همان طوری که خود اهل بیت می‌گفتند: آیا خود قرآن رزق نیست؟ فهم این‌ها برای آدم رزق نیست؟ این‌ها خیلی واقعی است، واقعاً واقعیت دارد، می‌بینید که قرآن و معارف تمام ارزش‌ها را با واقعیت‌ها توانسته است جمع کند.

(سؤال) گفتم تنها در همین یک مورد است که به نظر می‌رسد جاهل در مقابل عالم است، منتهای مراتب با سیاق جاهل‌های دیگری که در قرآن است که دارد «أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: ۱۹۹) «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (انعام: ۳۵)؛ از جاهلین نباش! اگر برگردیم و یک نگاه دوباره به این جاهل کنیم، اگر بخواهیم این را در سیاق آیات دیگر در تعبیر جاهل تصریح

کنیم، این جاهل هم به معنی عدم العلم نیست، این همان نادانی است، همان **بی‌عقلی** است، که آن بی‌عقل، این را اغنیاء حساب می‌کند، یعنی این از سر بی‌عقلی او است، لذا «**يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ**» این جا یک لکه‌ای به دامن این آدم جاهل است، که اگر تو عقل داشتی، این پیوندهای اخوت را می‌دید **«تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاهُمْ»**؛ تو باید از نشانه‌های آن‌ها می‌فهمیدی، که این‌ها اهل اصرار، الحاح و این‌ها نیستند، این‌جا ممکن است خود را به بی‌عقلی بزنی و تنها کاربردی که به نظر می‌رسید ممکن است این تعبیر، به معنی عدم العلم باشد، همین تعبیر است و این هم نیست! این هم به معنای بی‌عقلی است.

این تعبیر جهل به معنای بی‌عقلی، بی‌عقلی کردن که شما در عباراتی می‌بینید که کلاً عنوان جاهلیت در آن به کار می‌رود چه حکم جاهلی باشد و چه تبرج جاهلی باشد و حتی مسائل معرفتی از سر بی‌عقلی، شما آل‌عمران، آیه ۱۵۴ را نگاه کنید بعد از جنگ اُحُد دارد که **«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ»**؛ زمانی که داشتی از کوهی بالا می‌رفتی **«تُصْعِدُونَ»** طوری که در آن‌جا دیده نمی‌شدی **«وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ»**؛ و هیچ **«لَى»** و برگشتی به عقب نداشتی و حواستان به خودتان بود **«وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ»**؛ و رسول هم در پی شما، شما را صدا می‌زد، رسولی که **«اولیکم»** است، افتاده بود **«أُخْرَاكُمْ»!** **«النَّبِيُّ أَوْلَى»** (احزاب: ۶)، آخری شده بود، **«فَأْتَابِكُمْ»** که این‌ها یک بحث معرفتی مفصل دارد که چرا **«فَأْتَابِكُمْ»**؛ به شما پاداش داد؟ **«فَأْتَابِكُمْ غَمًّا بَغَمٍّ»**؛ یک غمی بر غمی به عنوان ثواب به شما داد **«فَأْتَابِكُمْ غَمًّا بَغَمٍّ لِّكَيْلًا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ»** (اگر مقارنات این آیه را حوصله داشتید و بحث می‌کردیم، آن بحث معرفتی هم روشن می‌شد)، **«لِّكَيْلًا تَحْزِنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا»**؛ یک عده را به یک چرت آرامش‌بخش و امنیت‌زایی برد، **«طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ»** یک طائفه‌ای که (ریشه‌ی کار جاهلیت این‌ها را می‌خواهد بگوید)، همّت این‌ها خود این‌ها بوده است یعنی فرد به

فکر خود بوده است، این‌ها که به فکر خود بودند «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ یک گمان جاهلی و ناحق به خدا بردند. بعد ببینید قرآن این حرف‌ها را ترجمه می‌کند این‌ها گفتند: «يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ؟» که می‌دانید که کلاً بحث‌های جبر و اختیار معمولاً در فشار درمی‌آید، هر کسی با شما شروع کرد بحث جبر و اختیار کرد، نه از لحاظ علمی در کلاس، شروع کرد این بحث را سؤال کند، شما جواب آن را ندهید، سعی کنید مشکل او را حل کنید! سعی کنید ببینید مشکل او چیست که این بحث را مطرح می‌کند؟ کلاً بحث‌های جبر و اختیار در این مواقع بیرون می‌آید که آدم در یک مشکل خیلی پیچیده‌ای می‌رود، آن‌جا مدام فکر می‌کند که من اختیار دارم؟ اختیار ندارم؟ اصلاً به ما ربط داشت یا نداشت؟ اصلاً نکند سرنوشت من همین است؟ یعنی در فشارها می‌بینید که کلاً این بحث‌های جبر و اختیار از آن بیرون می‌آید، که «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» که برای ما در این قضیه، در امر پیروزی اختیار بود و اختیار دست ما است؟ و این وعده‌ها حق است یا نیست؟ خدا در کاسه‌ی این‌ها می‌گذارد «قُلْ إِنْ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» در مورد چه بحث می‌کنید؟ همه‌ی آن در دست خدا است. «يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ»؛ این‌ها که در خود چیزی را اخفا می‌کنند و آشکار نمی‌کنند، بعد حرف را ترجمه می‌کند که حرف آن‌ها این است که «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ بحث می‌کنند که آیا اصلاً ما اختیار داریم یا خیر؟ ولی ترجمه‌ی حرف آن‌ها این است که آن‌ها را اخفا کردند «يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ»؛ این را اخفا کردند، حرف آن‌ها این بود که «لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ اگر چیزی در اختیار ما بود و اختیار دست ما بود و این وعده‌ها حق بود این‌ها «مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا»؛ ما دیگر نباید کشته می‌شدیم! چرا کشته شدیم؟ یعنی یک جنگ و یک پیروزی بی‌قید و شرط و بدون هیچ چیزی را، هر طوری هم که انجام بدهیم ما باید پیروز شویم، این‌ها این را در گمان خود پرورانده بودند! «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ اگر در این امر اختیاری در دست

ما است که ما نباید این جا کشته می شدیم! قرآن این را به عنوان یک گمان معرفتی جاهلیت یاد می کند.

یک جا باز دوباره حمیت جاهلیت، تعصباتهای جاهلیت، تعصباتهایی از سر بی عقلی، یک جا اخلاق جاهلیت «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» یک جا هم حکم به جاهلیت آورده است، پس ببینید اگر عنوان جاهلیت در قبل از بعثت مطرح شد، هیچ گاه این کد را کلاً جلو نبرید که ببینیم چندتا باسواد داشتند؟ این قدر باسواد داشتند! خوب حال شما فرض کنید محیط مکه به این صورت بود، محیط مدینه که کلی باسواد زیاد داشت یعنی یهودی ها در مدینه بودند، ولی آن جا هم جاهلیت است! آیا شما می خواهید بگویید در مدینه عالمیت بود و فقط در مکه جاهلیت بود؟! مگر وقتی اسلام در بستر جاهلیت رشد کرد، و مقدمه‌ی آن جاهلیت بود، مگر فقط منظور مکه است؟! تمام آن شبه جزیره این طوری است. کلاً این کد را جلو بردن که دوران جاهلیت؛ یعنی این که سواد نداشتند، یعنی این که سوسمار می خوردند، یا مثلاً فرزندان خود را زنده به گور می کردند! ولی می بینید این طور نبوده است، این ها در حدّ این بوده است که یکی دو مصداق داشته است، که همین مصادیق را خدا شکار کرده، ولی این طور نبوده است که هر چه دختر به دنیا آمد این را زنده به گور می کردند که اگر این طور بود نسل منقطع می شد! یکی دو مصداق گفته اند که چنین اتفاقی افتاده است، این ها به عنوان نماد توسط قرآن شکار می شود، به دلیل وجود یک ریشه‌ای که آن ریشه بین این فعل و افعال خبط دیگر مشترک است.

ارتداد یعنی بازگشت به جاهلیت

حکم جاهلیت، عنوان جاهلیت و جاهلیت اولی که ائمه می گویند اتفاقاً وجود عنوان جاهلیت اولی؛ یعنی این که یک جاهلیت ثانی وجود دارد، اصلاً آوردن تعبیر جاهلیت اولی برای این است که یک جاهلیت ثانی وجود دارد، ارتداد چیست؟ ارتداد بازگشت به جاهلیت است، رده یعنی چه؟ یعنی شما از جایی که آمدی به همان جا باز گردی. رده یعنی همین! رد شوی، «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ

عَنْ دِينِهِ» (مائده: ۵۴)؛ کسانی که مرتد می‌شوند، برمی‌گردند. این است که مصحح این معنا است که «إِرتد النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛ بعد از رسول الله سه نفر ماندند، بقیه مرتد شدند. این مرتدی است که در آیات مائده می‌بینید که این قدر بحث ارتداد شده است، این ارتداد بازگشت به یک جاهلیتی است، **ارتداد از ولایت** است، منتهی آن قبل از اسلام بوده، این بعد از اسلام است، این جاهلیت ثانیه است. پس عنوان جاهلیت تقریباً معلوم شد که جاهلیت در حکم، حکم در جاهلیت کردن، معنی جاهلیت چیست؟ که «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (مائده: ۵۰)

معانی ولاء و ولایت (دوست، ناصر و قائد)

(۵۱): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»

این جا فراز مشخص‌ترین آیات مربوط به ولایت می‌آید که ای کسانی که ایمان آوردید یهود و نصاری را برای خود اولیاء انتخاب نکنید! ببینید اولیاء جمع ولی است و ولی به سه معنا در خود قرآن به کار رفته است که پشتوانه‌ی لغت هم دارد. به این آیات خوب دقت کنید چون خیلی این آیات به نوعی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز است، ما سه نوع ولاء داریم: یک **ولاء نصر** داریم، یک **ولاء مودت** داریم، و یک **ولاء قیادت**، و پرستی؛ یعنی سه نوع ولی داریم، ولی به معنای **دوست** داریم، ولی به معنای **ناصر** داریم و ولی به معنای **قائد** و سرپرست داریم.

خیلی وقت‌ها در این شأن نزول‌ها این‌ها مشترک هستند، این‌که آیات و روایاتی برای امیرالمؤمنین است که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، اهل تسنن هم با این یک اشتراکی دارند، منتهی مراتب تعبیر این‌ها با ما فرق می‌کند و اتفاقاً لغت هم حمایت می‌کند و به این صورت نیست که لغت به این معنا نداریم، هم در لغت داریم و هم در کاربردها داریم، پس هم ولی به معنی سرپرست و ناصر و هم به معنای دوست داریم. این جا هم دارد می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»؛ شما یهود و نصاری را اولیاء انتخاب نکنید، حال من این ولاءها را برای شما بخواهم نشان بدهم، در لغت داریم، و کفایت می‌کند ولی می‌توانیم به

بعضی از این کاربردهای قرآنی اشاره کنیم، شما اگر آیه یک سوره مبارکه ممتحنه را بیاورید که ص ۵۴۹ است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ»؛ نه این که این به معنای ولاهای دیگر نباشد، ولی این ولاء مودت را در خود نمایش می‌دهد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این عدو من و عدو خود را اولیاء انتخاب نکنید که «تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» که بخواهید برای این‌ها مودت القا کنید، لذا این که این آیه ولاء مودت را در خود نشان بدهد، وجود دارد و بارها هم عرض شده است که بحث از مودت شروع می‌شود (۱۰: ۳۵) اگر می‌بینید که از همان اول بحث مودت با اهل بیت شروع شد که «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» می‌دانید که از مودت اصلاً ولایت در نمی‌آید؛ یعنی ما نمی‌توانیم از مودت، ولایت به معنای سرپرستی در بیاوریم منتهای مراتب وقتی کار از آن جا شروع می‌شود، اگر غیر هم سطح‌ها با یکدیگر مودت داشته باشند این مودت خودبخود به سرپرستی کشیده می‌شود؛ یعنی از مودت شروع می‌شود و به سرپرستی می‌رسد برای همین است که می‌گویند با نظام آمریکا مودت نداشته باشیم؛ چون مودت به سرپرستی آن‌ها کشیده می‌شود، این‌ها غیر هم سطح هستند، این مودتی که معنی سرپرستی می‌دهد، از این جا شروع می‌شود. (۲۰: ۳۶)

در ولاء نصر اگر بخواهیم آیه‌ای را به عنوان شاهد آن ببینیم، آیه ۴۶ شوری، ص ۴۸۸ را نگاه کنید! در آن جا ولاء نصر را، به این که ولی به معنی ناصر است، البته نه دقیقاً به این معنا این معنا را هم می‌تواند نشان دهد، «وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ». در سوره مبارکه انفال خیلی با تصریح این ولاء نصر آمده است، اگر سوره مبارکه انفال را بیاورید، در آیات پایانی سوره، آیه‌ی ۷۲ در آن جایی که نشان می‌دهد کسانی را که هجرت کردند و جهاد کردند و کسانی که انصار بودند و این‌ها را پناه دادند «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» همه نوع رابطه‌های ولایی بین این‌ها هست، همه نوع رابطه‌های ولایی از نوع نصر، ولاء مودت، و ولاء قیادت، بین این‌ها برقرار می‌شود

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا»؛ کسانی که ایمان آوردند ولی هجرت نکردند؛ یعنی در مکه ماندند این‌ها «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا»؛ هیچ ولایتی ندارند یعنی همه‌ی آن قطع است «حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا»؛ مگر هجرت کنند، بعد آن می‌گوید آلا ولایتی نصر، «وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ»؛ اگر در دین از شما نصرت خواستند، «فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ»؛ بر گردن شما است که نصر کنید، نصرت کنید، این‌ها ولاء نصر دارند، منتهی «إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ»؛ مگر این‌ها که اگر بخواهید نصرت کنید بین شما و کفار یک میثاقی است و آن میثاق، موثیق بین‌المللی خود را می‌خواهید نادید بگیرید که در این صورت، این‌ها ولایتی نصر هم ندارند، ولی اجمالاً نشان می‌دهد «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»؛ هیچ نوع ولایتی این‌جا وجود ندارد، فقط یک ولاء نصر خیلی باریک و به دلیل وجود موثیق بین‌المللی که بین شما و کفار وجود دارد، اگر قرار باشد به آن‌ها کمک کنید یک میثاق بین‌المللی را از بین ببرد، اصلاً نمی‌خواهد به آن‌ها کمک کنید!

ارحام معنوی همه مرزها را در می‌نورد

(سؤال) بله دیگر، این‌ها مهاجرت نکردند و نصرت طلبیدند، این‌ها مؤمن هستند در مکه بودند. این برای وجود بحث حکومت اسلامی است؛ یعنی یک چیزی به نام حاکمیت اسلام زمانی که در مدینه مطرح می‌شود، طبیعتاً وظایف به کلی تغییر می‌کند یعنی باید از مکه به مدینه به حمایت دین بیایند. برای همین بعداً این آیه می‌گوید که این‌ها اگر بعد از این مهاجرت کردند، کاملاً در آیه‌ی پایانی است، آیه‌ی ۷۵ «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ»؛ کسانی که بعد از این هجرت کردند «وَهَاجِرُوا وَجَاهِدُوا مَعَكُمْ»؛ نه فقط هجرت کردند، با شما پای کار ایستادند؛ یعنی تا این حد جلو آمدند نه این‌که چون ما هجرت‌های عافیت طلبانه داشتیم، شما کمک کنید! نه! هجرت‌هایی که منجر به جهاد شود؛ یعنی فرد از آن حالت قبلی خود کاملاً توبه کرده باشد، «فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ»؛ این از شما است، که این‌جا بحث «أُولَٰئِكَ الْأَرْحَامُ» می‌شود و بحث رَحِم معنوی یک عنوان خاصی است، من خودم یک زمان به حضرت آقا گفتم این رحم معنوی را نشان می‌دهد ایشان گفتند: بله،

نشان می‌دهد. این «أُولُوا الْأَرْحَامِ» در این روال هیچ ارتباطی به بحث «أُولُوا الْأَرْحَامِ» ندارد، این همان رحم معنوی است که ما را برادرهای هم می‌کند، همان است که «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۲ همان است که مفهومی به نام مفهوم اخوت از آن درمی‌آید و ما هم به واقع رحم همدیگر می‌شویم و صله‌ی رحم در یک دایره‌ی خیلی گسترده‌تر مطرح می‌شود. همین است که فامیلی‌های ما را تغییر می‌دهد، رنگ ما را تغییر می‌دهد، عوض می‌کند، به سلمان فارسی وقتی گفتند سلمان فارسی، خود وجود نازنین پیغمبر اعتراض کرد، سلمان فارسی نگویند، بگویند: سلمان محمدی.

تفاوت ملیت به حسب خاک و خون و ملیت به حسب دین

گر اسم یثرب می‌شود مدینه‌ی النبی، فامیلی همه چه می‌شود؟ رنگ دین می‌شود که از آن حسب‌ها و نسب‌ها و... کشورها و خاک‌ها و مرزها و فلان که می‌بینید، یک تعریف جعلی از ملیت در اسلام درست می‌شود، می‌دانید که برای ملیت‌ها، خیلی جاها به خاک است، خیلی جاها به خون است، مثلاً برای ما به خون است، برای آمریکایی‌ها به خاک است، برای همین است که ما دو ملیتی داریم و کسانی که در آمریکا به دنیا می‌آیند، هم ایرانی و هم آمریکایی هستند. این ملت اسلام، با دین خود تعریف می‌شود؛ یعنی ملیت آن با دین آن تعریف می‌شود، که این بحث **رحامت معنوی** هم به دنبال می‌آورد (که البته «فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» یک نکته‌ای دارد که بعد به شما می‌گویم این «مِنْكُمْ» خودش نکته دارد).

از آن طرف هم ولاء به معنای سرپرستی این هم در قرآن تصریح داریم، ولی در قرآن داریم کاملاً به معنای سرپرستی و دیگر هیچ، نمی‌تواند آدم در مورد آن هیچ بگوید، البته آن‌ها هم نمی‌گویند ولی به معنای سرپرست نداریم! مثلاً شما نگاه کنید این آیه کاملاً ولی به معنای سرپرست است. سوره مبارکه اسراء، آیه ۳۳، ص ۸۹، «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا»؛ نفس محترمه‌ای را نکشید، مگر به حق و کسی که مظلوم کشته شود «فَقَدْ

جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»؛ ما برای ولیّ او سلطان و سلطنت قرار دادیم، این ولیّ به معنای سرپرست صراحت دارد، نه به معنای دوست است، نه به معنای یاور است، نه به این معنا که برای رفقای او ما یک سلطنتی قرار دادیم، این تعبیر ولیّ دم است، «لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» پس این ولی به همان معنای سرپرست است، اگر شما بگویید که این را اولیاء نگیرید، خوب اولیاء جمع ولی است، ممکن است یکی بگوید که این نه، این معنی نه، آن معنی، بعد می شود همین که «أَنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» (نهج البلاغه: نامه ۷۷)؛ قرآن یک چیزی است که وجوه مختلفی را به خود می گیرد که البته گاهی اوقات لازم است غیر قرآنی هم بحث شود که اگر لازم شد روی متفقاتی که ما روی آن داریم می توان بحث کرد، این که گفتند که «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِالسُّنَّةِ» قرآن یک حالتی است، که ذو وجوه است و این ضعف قرآن نیست، برای قانون اساسی بودن قرآن است، قانون اساسی گاهی یک طوری نوشته می شود که تاب فهمیدن چیزهای دیگر را در خود دارد؛ چون می خواهد در مورد سر تا ته دنیا بحث کند و بعد آیین نامه های داخلی است که خیلی اوقات، با صراحت خیلی نکات را بیان می کند. این که قرآن «حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» است، و چهره های مختلف و بطن های مختلف از خود نشان می دهد؛ برای همین است که اگر شما بخواهید یک بحثی از لحاظ قرآنی انجام دهید گاهی کلی باید بحث کنید، بالا و پایین آن را با آیات دیگر سیاق بندی کنید تا آن بحث خودش را نشان دهد، یعنی این همه بحث می خواهد تا آیین نامه های داخلی را از متن خود آن در بیاورید، می شود آیین نامه های داخلی را از خود متن در آورد منتهی این را باید مدام مقایسه کنید، قسمت های مختلف آن را با هم مقایسه کنید تا آن ها در بیاید، لذا گاهی اوقات برای فهم سیاست های اصلی راهبردی دین، قرآن خیلی کمک است، مانند قانون اساسی، مانند سند چشم انداز می ماند، ولی برای گرفتن نکات ظریف در آن، احتیاج به مقایساتی بین قرآن و خود قرآن دارد، یعنی مدام باید مقایسه شود تا آیین نامه های داخلی آن هم از خود آن در بیاید،

برای این که ذهنیت شما درباره قرآن درست بشود، در همین آیاتی که در پیش داریم، در همین آیه معروف ۵۵ سوره مبارکه مائده نگاه کنید، که یکی از سخت ترین آیات در مورد ولایت است، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» شما اگر بگویید شأن نزول، شأن نزول که مخصّص آیه نیست! بعد می دانید که کلی همه این کار را کردند که شأن نزول آیه به اسم آن ها دربیاید فقط می دانید که امیرالمؤمنین نکرد، ولی چرا آن ها مصداق این آیه نیستند، هم ابوبکر این کار را کرده است، هم عمر این کار را کرده است، یعنی این ها هم این کار را کردند، آیه هم که فرد را نشان نمی دهد، اتفاقاً «الَّذِينَ» را نشان می دهد، اگر بود «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»، ما روی فرد می رفتیم، ولی فرد را هم که نشان نمی دهد، یک جمع را نشان می دهد. بعد به این صورت این قرائن را می آورند می گویند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» پس معنی ولیّ این نیست، ولیّ یعنی دوست.

به هر جهت می خواهیم بگوییم که یک مقداری قرآن را با یک دقت خاصی می شود خواند و نکات و آیین نامه های آن را کشف کرد. ولی خیلی اوقات جهت ارائه ی به مردم، شما می بایست این سنت را کنار آن بیاورید و بگویید و اگر نه باید در آن یک بحث خیلی عمیقی کنید، تا بتوانید آیین نامه های آن را در بیاورید. ما از قرآن یک مقدار توقع چیزهای راهبردی داریم! ولی قرآن مثل قانون اساسی می ماند، لذا خیلی ها در مورد همین آیه نمی دانند جریان چیست، و اصلاً مدام این آیه چه را بیان می کند. این آیه یک شأن نزول دارد. این همه آیات شأن نزول دارد مگر ما آیات را به شأن نزول پیچ می کنیم؟ ما می گوییم این قرآن همه چیز را بیان می کند، در حال حاضر هم همین ها را بیان می کند. جالب است که ائمه خود را مصداق این آیه می دانند و این کار را نکردند، یعنی «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» نکردند، این که در حالت رکوع زکات بدهند، نکردند، با این که خود را مصداق آیه می دانند.

در سوره مائده ولایت به معنی سرپرستی جریان دارد

پس ببینید، می‌خواهم بگویم که یک قلق‌های قرآنی وجود دارد که باید حواس خود را نسبت به آیات جمع کنیم. کسی که سوره مائده را از همان ابتدا کار کند و مکرر بخواند، اصلاً می‌فهمد در این جا اولیاء غیر از معنی ولیّ به معنای سرپرست اصلاً مد نظر نیست. ممکن است چیزهای دیگر مثل دوست، یاور باشد، ولی این را خودش همین طوری می‌فهمد، من نمی‌توانم فهم خود را به دیگران القاء کنم، یک چیزی است که دیده می‌شود. اگر کسانی که از اوّل سوره‌ی مائده تا حال بودند، می‌دانند که آن یک رشته دارند و آن رشته ولایت به معنای سرپرستی است، در آیات همین طوری جلو می‌آید، این «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ بعضی اولیاء دیگران هستند، بعد آن ببینید این قسمت آن مهم است، «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»؛ کسانی که از شما توالی کنند، (این عنوان توالی را هم این جا می‌بینید، هم بعد از این آیه ۵۵ می‌بینید)؛ یعنی این ولایت را بپذیرد، این می‌شود «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»؛ این توالی که از یک جماعتی کند از آن‌ها می‌شود.

شما این آیه ۳۶ ابراهیم، ص ۲۶۰ را بیاورید، «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ»؛ این‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ کسی که در تبعیت من قرار بگیرد او «منی»؛ از من می‌شود، رمز «منا» شدن در تبعیت است، رمز «سلمانُ منا»، «عمارُ منا» شدن، این‌ها که از ما هستند این در تبعیت انجام می‌شود. یعنی باید تبعیت کند. این جا که دارد توالی این آیه را می‌گوید، «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» این جا هم به هر جهت آن غفران فزاینده‌ی خدا است. اگر این عبارت روشن شود که منا شدن، منی شدن، منم شدن، این‌ها عبارت‌هایی است که به تبعیت ارتباط دارد، آن زمان این آیه سوره مائده که «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ» کسانی که آن‌ها را توالی کنند، دوست بگویند اشکالی ندارد، بگویند یاور و یآوری اشکالی ندارد آن هم درست است ولی قطعاً توالی به معنای پذیرش آن سرپرستی در آن وجود دارد که توالی کند که بشود «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»؛ از آن‌ها بشود، در معنای آن باید تبعیت باشد، یعنی تبعیت می‌کند. اگر

این را متوجه شویم، آن زمان یک مورد بیشتری برای خواندن بعضی آیات دیگر متوجه می‌شویم که در آن‌ها هم همین را دارد که اگر این‌طوری باشد، این‌طوری است. شما یک بار دیگر آیه پایانی انفال را بیاورید که چرا آن‌جا «**أُولُوا الْأَرْحَامِ**» را بحث کردیم و بعد با اولویت «**أُولُوا الْأَرْحَامِ**» را بحث کردیم؟ ببینید یک عده آن زمان که پیغمبر گفت بیایید، آمدند، یک عده نیامدند کار بدی هم کردند، مورد طرد دین هم قرار گرفتند. برای این که سرپرستی را به که بدهند؟ می‌دانید که «**أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**» که نظیر آن در سوره احزاب وجود دارد، این برای اولویت در ارث است؛ لا اقل یکی از تطبیقات آن میراث است، ولی آیه ۶ احزاب فراتر از آن است، «**النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ**»؛ کسانی که بعد از این هجرت کنند، این‌ها منکم هستند، نه این که با شما در یک رتبه قرار دارند، این‌ها با شما در یک رتبه قرار ندارند، بعضی که مورد طرد دین قرار گرفتند، آمدند، این‌جا هم بحث رحامت معنوی است و هم اولویت آن را بحث می‌کند که این‌ها که «**أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ**» است. یک عده ولی و سرپرست یک عده دیگر می‌شوند، این‌طوری نیست که ایشان از گرد راه آمده است، اولی به همه شوند. به این صورت نیست! کسی که بعد از طرد دین تصمیم گرفته است مهاجرت کند، توبه او مورد پذیرش است، اشکالی ندارد، باید جهاد هم انجام دهد؛ یعنی باید هزینه‌های دین را پردازد، هزینه‌های حاکمیت اسلام را پردازد، همه‌ی این کارها را هم که کرد، باز این نیست که بخواهد از گرد راه برسد و اولی بر بقیه شود، بلکه باید زیردست بقیه شود.

«**وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ**» کسانی از شما که با آن‌ها تولی کنند، با آن‌ها روابط برقرار کنند، طبیعتاً این روابط محبت‌آمیز در آیه‌ی بعد نشان می‌دهد که این‌ها احساس می‌کنند نکنند ورق برمی‌گردد! اصلاً فضا این بوده است. این‌هایی که مدام اصرار دارند، اصرار کنند ماجرا بین غدیر و سقیفه بین هفتاد روز یک اتفاقی افتاد، تصویر این اشتباه است، اصلاً غدیر تا سقیفه هیچ

اتفاقی نیفتاد، همان اتفاقات قبلی بود، همان روالی را که می‌رفت می‌رفت، این‌جا، جایی است که معلوم است کسانی که می‌فهمند و شعور دارند و در جامعه هستند، می‌فهمند که دارد ورق برمی‌گردد! کار دیگر به دست امیرالمؤمنین نمی‌افتد، کار در آن سیستم نمی‌رود، مثلاً شما فرض کنید اگر آدم اهل نگرش سیاسی باشد، مثلاً بفهمد چه کسی رئیس‌جمهور می‌شود، مثلاً از کل فضا و شعارها و دریافت‌ها، از وضعیت اجتماع بفهمد که چه کسی دارد رئیس‌جمهور می‌شود و لذا دیگر سعی می‌کند خود را از بلیط نفر قبلی خارج کند. به یک شکلی، با چه کسی؟ دقت کنید، با یهود و نصاری! اگر شعور سیاسی داشته باشد مگر قرار نیست آدم زیر بلیط نفر جدید برود؟! این نفرهای جدید معلوم است که یک پیوندی با یهود و نصاری دارند، یعنی کسی که در آن فضا شعور سیاسی دارد، می‌بیند الان دارد ورق برمی‌گردد، مطلب عوض می‌شود، «تَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةً» (مائده: ۵۲). این فرد در انتخاب جدید خود زمانی که این احساس ترس را می‌کند می‌خواهد پیوندهای جدید خود را برقرار کند، لذا با یهود و نصاری پیوند برقرار می‌کند، پس معلوم است نفراتی که قرار است روی کار بیایند این‌ها یک پیوند عمیق فکری، اعتقادی، فرهنگی، همه‌طوره با یهود و نصاری دارند.

چالش تحصیلکرده‌های مدارس یهودی با پیغمبر

(سؤال) ببینید آیه می‌گوید: شما یک سری از کسانی میان شما که بیمار دل هستند، این‌ها می‌ترسند ورق برگردد، یعنی فضای سیاسی را ترسیم می‌کند که دارد ورق برمی‌گردد، قبل این آیه می‌گوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى» (همان: ۵۱)؛ سراغ این‌ها نروید با این‌که این‌ها در سوره مائده تضعیف شدند؛ یعنی تا نزول سوره‌ی مائده، یهود و نصاری تضعیف شدند. این‌ها بعد از آن سه جنگی که انجام دادند، یهود و نصاری خیلی نیروهای تضعیف‌شده‌ای در مدینه و شبه جزیره هستند، یعنی یهود و نصاری که جلوه‌ی غرب در دسترس این‌ها است، همین تفکر غرب در دسترس این‌ها، همین معارف یهودی‌ها است که خود اهل تسنن هم

می‌گویند که خلیفه‌ی دوّم تحصیل کرده‌ی مدارس یهودی‌ها است، این در منابع خود آن‌ها است که مدارس ماسکه رفته است، حتی گاهی جملات تورات را نزد پیغمبر می‌خوانده است و پیغمبر خیلی به او اعتراض می‌کردند. یعنی از جملات حکیمانه‌ی تورات و معارف و اعتقادات آن‌ها می‌گفته است و این‌ها خیلی هم از شنیدن این چیزها استقبال می‌کردند و پیغمبر خیلی مانع می‌شده است. خوب ببینید یک نفر تحصیل کرده‌ی غرب است و تقبّل به قبول کرده معارف آن‌ها را! حرف، اقتصاد، سیاست مدل برخوردارهای بین‌المللی آن‌ها را قبول کرده است و... یعنی این را تقبّل کرده است، این را قبول کرده است. خوب شما که می‌بیند ورق دارد برمی‌گردد، معلوم است که در حکومت دارد ورق برمی‌گردد، دیگر روی ورق قبلی نمی‌رود، یک طور دیگری می‌رود. معلوم است که می‌خواهد این کشور اسلامی را در کام کشورهای غربی فرو ببرد. همین‌طوری معلوم است که این‌ها باید یک پیوندی بین یهود و نصاری داشته باشد که این‌جا در سرسلسله و تصویر سیاسی از وضعیت مدینه این است که دارد ورق برمی‌گردد. آیه می‌گوید شما با این یهود و نصاری ارتباط برقرار نکنید که این‌ها نماد غرب آن زمان بوده است. می‌دانید که یهود هم موجودات با فرهنگی هستند به لحاظ مرسوم و متداولی که می‌گویند، این مشرکین حتی خیلی اوقات از این‌ها می‌پرسیدند که آیا این‌ها حق می‌گویند، یا نمی‌گویند؟ از لحاظ فرهنگی این‌ها باسواد زیاد دارند، پولدار زیاد دارند؛ یعنی اقتصاد مدینه در دست این‌ها است، سواد مدینه دست این‌ها است، این‌ها چنین وضعیتی دارند.

(سؤال) حال یا آن‌ها خود یهودی‌ها بودند یا نماینده‌ی یهودی‌ها بودند «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ

لَمْ يَأْتُوكَ».

صلوات!

۱. الاختصاص، ص ۳۷۰.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۸.